



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی  
موضوع جزئی: تنبیهات حکم مولوی و ارشادی

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۸۹  
مصادف: ۲۶ ربیع الثانی ۱۴۳۱  
جلسه: ۸۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### ج: امر به احتیاط و توقف

سومین مورد از مواردی که محل بحث واقع شده است که آیا از اوامر مولوی محسوب می‌شود یا از اوامر ارشادی «امر به احتیاط و امر به توقف» است. در بعضی از روایات امر به احتیاط شده مثل روایت «اخوک دینک فاحتط لدینک» و در برخی دیگر از روایات امر به توقف شده مثل «قف عند الشبهات فان الوقوف فی الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات». روایاتی که امر به توقف می‌کنند تارةً بالمطابقه دلالت بر توقف دارند و اخری بالالتزام، همچنین در مورد اخبار احتیاط گفته می‌شود که دلالت آنها بر وجوب احتیاط تارةً بالمطابقه است و اخری بالالتزام، به هر حال در مورد اوامر احتیاط و توقف اختلاف واقع شده که آیا این اوامر ارشادی هستند یا مولوی؟ مشهور این اوامر را ارشادی می‌دانند و می‌گویند اگر دلیل شرعی بر لزوم احتیاط دلالت کند مسلماً این امر یک امر ارشادی است، لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی یا در شبهات بدویه قبل الفحص کاملاً روشن است که یک امر ارشادی است.

در مقابل مشهور عده‌ای از جمله اخباریین این اوامر را حمل بر مولویت می‌کنند. چندان نیاز به توضیح نیست که در داوری بین این دو نظر، اولی و اصح این است که ما این اوامر را ارشادی بدانیم، وجه ارشادی بودن این اوامر این است که اگر امر به احتیاط یا توقف می‌شود، این فقط برای جلوگیری از وقوع در حرام واقعی است، اگر عقابی هم وجود داشته باشد این صرفاً به جهت ارتکاب حرام واقعی است و الا خود احتیاط مستقلاً عقاب و ثواب جداگانه‌ای ندارد و همچنین در مورد توقف، به تعبیر مرحوم آخوند وجوب احتیاط یک حکم طریقی است نه یک حکم نفسی و شاهد بر این مسئله هم این است که در بعضی از اخبار مسئله وجوب توقف معلل شده به عدم وقوع در هلاکت که به معنای عقوبت اخروی است، «فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات» تعلیلی که در بعضی از اخبار توقف آمده نشان دهنده این است که این اوامر، اوامر ارشادیه هستند؛ منتهی در مورد اوامر ارشادی چنانچه الزام وجود داشته باشد این الزام به جهت لزوم موجود در خود مرشدالیه است، سابقاً گفتیم اوامر ارشادی همان گونه که در واجبات جریان دارد در مستحبات هم تحقق دارد مثل مولوی که واجب مولوی داریم و مستحب مولوی و همچنین واجب ارشادی داریم و مستحب ارشادی، این تفاوتی که بین واجب و مستحب ارشادی از حیث لزوم و عدم لزوم هست مربوط به لزومی است که در خود مرشدالیه است؛ گاهی مرشد الیه خودش به گونه‌ای است که موجبی برای الزام دارد و گاهی اینچنین نیست، مثال واضحی که بتواند تفاوت این دو سنخ از اوامر ارشادیه را معلوم کند اوامر طیب است، اوامر طیب تردیدی نیست که از اوامر ارشادیه هستند اما همین اوامر طیب گاهی لزومی هستند و بعضی اوقات لزومی نیستند مثلاً اگر طیبی امر به شرب دوائی بکند برای رهایی

و تخلص از هلاکت، این امر مسلماً امر ارشادی است اما امر ارشادی لزومی است و گاهی امر ارشادی، امر ارشادی غیر لزومی است مثل اینکه طیب امر کند به خوردن دارویی برای پیدا شدن کمالی در مزاج یا تقویت قوای جسمی، این امر امر ارشادی است اما این امر لزومی نیست. پس لزوم و عدم لزوم بستگی به خود مرشدالیه دارد که گاهی مرشد الیه از یک جنسی است که موجب لزوم است و گاهی از یک جنسی است که مورد لزوم نیست، پس اگر در بعضی از مواقع امر به احتیاط و یا توقف می‌شود و این لزومی هست مربوط به خود مرشد الیه است که مرشد الیه یک خصوصیتی دارد که موجب چنین لزومی خواهد بود.

پس در مجموع به نظر می‌رسد که اوامر احتیاط و اوامر توقف اوامر ارشادی هستند و در این جهت فرق بین امور مهمه و غیر مهمه نیست، امور مهمه مثل دماء و فروج که در شرع تأکیدات زیادی در این موارد بیان شده است، امر به احتیاط و توقف همراه با یک تأکید خاصی در مورد مسئله دماء و فروج است، در مسئله نکاح و قصاص با یک تأکید خاصی امر به احتیاط و رعایت جوانب احتیاط شده است، پس امر به احتیاط چه متعلق به یک امر مهمه‌ای مثل دماء و فروج باشد و چه متعلق به امور غیر مهمه باشد، در هر حال امر ارشادی محسوب می‌شود. منتهی همانطور که عرض شد لزوم و عدم لزوم از مسائل و اموری هستند که مربوط به خود مرشدالیه هستند و خود مرشد الیه یک خصوصیتی دارد که ناچار امر ارشادی را یک امر لزومی می‌کند.

#### **د: نهی در معاملات و عبادات**

مورد چهارمی که در مولوی و ارشادی بودن آن اختلاف واقع شده مسئله نهی در معاملات و عبادات است فی الجمله، نهی که به یک معامله متعلق می‌شود ممکن است نهی مولوی باشد که دلالت بر حرمت می‌کند و ممکن است نهی ارشادی باشد که دلالت بر فساد می‌کند، منتهی در این که این نهی کجا دلالت بر نهی مولوی می‌کند و کجا مولویت استفاده می‌شود و کجا فساد و ارشادی بودن استفاده می‌شود این بسته به مواضع و مواقع مختلف متفاوت است که باید در جای خودش مفصلاً مورد رسیدگی قرار بگیرد که آیا نهی به خود معامله متعلق شده یا به یک وصفی که متحد با معامله است یا به یک امری که خارج از ذات معامله است، اینها موارد مختلفی است که باید مورد بحث قرار بگیرد، لکن اصل اینکه در یک معامله‌ای اگر نهی به آن متعلق شد -صرف نظر از اینکه به کدامیک از این بخشها متوجه شده- اجمالاً این امکان هست که نهی، نهی مولوی باشد و یا نهی، نهی ارشادی باشد.

از جمله بحثهایی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر در معامله‌ای نهی مولوی شده بود و افاده حرمت و مبعوضیت آن معامله را داشت، آیا می‌تواند دلالت بر فساد هم داشته باشد یا نه؟ یعنی از یک نهی هر دو را استفاده کنیم؟ بعضی قائلند که می‌شود هر دو را استفاده کرد، در مقابل بعضی مثل مرحوم سید معتقدند که تحریم و ارشاد دو معنای متباینند مثل طلب نفسی و طلب غیری که امکان اجتماع طلب نفسی و طلب غیری در استعمال واحد وجود ندارد، در مورد تحریم و فساد هم که یک نهی هم دلالت بر مبعوضیت یک معامله در نزد شارع بکند و هم خود همان نهی دلالت بر فساد آن معامله بکند می‌گوید موجب استعمال لفظ در دو معنا است و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد ممتنع است. به هر حال مسئله مورد نظر ما در این مقام اشاره به این است که یکی از معانی نهی در معامله ارشاد به فساد معامله است، تا

آنجایی که بعضی اساساً غرض اصلی در معاملات را بیان صحت و فساد می‌دانند و مسئله مبغوضیت و حرمت به آن معنا در درجه دوم قرار دارد.

در مورد عبادات هم نهی متعلق به چیزهایی که به نوعی به عبادات مربوطند، بعضاً ارشادی است مثلاً اگر نهی متوجه به یک چیزی شده که مانع نماز است این نهی ارشاد به مانعیت است مثل نهی از استدبار در نماز یا نهی از سخن گفتن در نماز، که این نهی، نهی مولوی نیست بلکه نهی ارشادی است چون ارشاد می‌کند به مانعیت استدبار و یا مانعیت سخن گفتن در نماز؛ یا اگر امر به جزء یک عبادتی شود مثل امر به رکوع شود یا امر به وضو شود به عنوان شرط برای صلاة این امر به اجزاء و شرایط در مورد یک عبادت در واقع ارشاد به جزئیت و شرطیت است و اینجا دیگر مولویت معنا ندارد، وقتی گفته می‌شود صل مع الطهارة اینجا در واقع ارشاد به شرطیت طهارة برای صلاة می‌کند.

**سوال:** ارشادی در اینجا به معنای ارشادی عام است نه به معنای مصطلح.

**استاد:** بله؛ مراد از ارشادی در اینجا با آن معنایی که گفتیم فرق دارد ولی به هر حال ارشاد به معنای عام است که ارشاد به جزئیت و شرطیت است و ما همان معنایی که سابقاً گفتیم را عرض می‌کنیم ولی به هر حال مصطلح این است که این را می‌گویند ارشاد به شرطیت، ارشاد به جزئیت، البته این معنای متفاوت از آن معنایی مصطلح ارشادی است که گفتیم.

### ۵: اوامر غیریه

از جمله مواردی که محل بحث است اوامر غیریه هستند که آیا امر ارشادی محسوب می‌شوند یا امر مولوی؟ اوامر غیریه در مقابل اوامر نفسیه است، یکی از تقسیماتی که برای واجب عرض شد واجب نفسی و واجب غیریه است، در اینجا این سوال مطرح است که اگر امری متوجه چیزی شود که خودش مقصود نیست بلکه مقدمه یا وسیله وصول به چیز دیگر است آیا این امر می‌تواند امر مولوی باشد؟

در اینجا دوباره تاکید می‌کنیم که بحثهایی که در این تنبیهات مطرح می‌کنیم صرفاً در حد طرح موضوع و اشاره است چون همه اینها باید در جای خودش تفصیلاً مورد بحث قرار گیرد اما از این جهت که ارتباطی با بحث مولوی و ارشادی دارد اشاره‌ای به این موضوعات خواهیم داشت.

در مورد واجب نفسی و غیریه تعاریفات مختلفی ذکر شده که ما در صدد بررسی این تعاریفات در این مقام نیستیم، مشهور این گونه آن دو را تعریف کرده‌اند: واجب نفسی: «ما امر به لفسه» و غیریه عبارت است از: «ما امر به لاجل غیره» واجب نفسی آن است که امر به او شده به خاطر خودش و واجب غیریه آن است که امر به آن شده به خاطر چیز دیگر مثل مقدمه واجب، امر به ذی المقدمه امر نفسی است و اگر امر به مقدمه تعلق گرفته باشد این امر، امر غیریه است، حالا در اینکه منظور مشهور از این جمله چیست، انظار مختلفی مطرح شده و تفسیرهای مختلفی مرحوم آخوند و دیگران از این کلام مشهور دارند و کلام مشهور را هر یک حمل بر یک معنایی می‌کنند که ما بحثی الان در این تعاریفات نداریم، عمده بحث ما در این است که امر غیریه متوجه به مقدمه، یک امر مولوی است یا ارشادی؟ مشهور این امر را ارشادی می‌دانند و جهت آن هم این است که عقاب و ثواب مستقلاً بر موافقت و مخالفت امر غیریه مترتب نمی‌شود.

وجوه مختلفی برای این مطلب که عقاب و ثواب مستقلاً بر مخالفت و موافقت امر غیریه مترتب نمی‌شود ذکر شده: بعضی یک وجه عرفی برای این بیان ذکر کرده‌اند و به مرحوم آخوند نسبت داده‌اند که البته در اصل انتساب این مسئله به

مرحوم آخوند بحث است که آیا منظور ایشان بیان همین وجه عرفی است یا ایشان یک برهان اقامه می‌کنند، این دسته می‌گویند که بنای عرف و عقلاء بر عدم عقاب و ثواب بر مقدمات است، عرف و عقلاء عقاب و ثواب را تنها بر اتیان و عدم اتیان ذی المقدمه مترتب می‌کنند، اگر ذی المقدمه اتیان شود ثواب می‌دهند و اگر ذی المقدمه اتیان نشود عقاب می‌کنند و کاری ندارند به اینکه مقدمات اتیان شده یا نشده، شاهدش هم این است که اگر کسی یک واجب دارای مقدمات متعدده را ترک کند او را مستحق عقابهای متعدد نمی‌دانند، فرض شود یک واجبی است که مبتنی بر ده مقدمه است اگر کسی همه این مقدمات را ترک کند و به تبع ذی المقدمه هم ترک شود آیا عرف و عقلاء این شخص را ده بار عقاب می‌کنند چون ده مقدمه را ترک کرده؟ یا در مورد کسی که ذی المقدمه مبتنی بر ده مقدمه را اتیان کرده نمی‌آیند ده پاداش به او بدهند و به خاطر هر مقدمه‌ای یک ثواب به او بدهند. پس بنای عرف و عقلاء بر این نیست که نسبت به اتیان یا عدم اتیان واجباتی که مقدمات متعدده دارند عقاب و ثواب متعدد قائل باشند. بعضی دیگر مثل مرحوم محقق اصفهانی یک وجه برهانی برای این مسئله عدم ترتب عقاب و ثواب مستقل بر موافقت و مخالفت امر غیری بیان کرده‌اند.

به هر حال چه یک وجه عرفی و چه وجه برهانی و عقلی اقامه شود این مسئله مسلم است که عقاب و ثواب مستقلی بر موافقت و مخالفت امر غیری مترتب نمی‌شود، اگر ما چنین گفتیم دیگر امر متعلق به مقدمات امر مولوی نیست، چون هم عرف و عقلاء و هم عقل حاکم بر این هستند که مقدمات متعدده موجب عقاب و ثواب متعدد نمی‌شود. پس اگر امری متوجه مقدمات شد امر غیری ارشادی خواهد بود و مشهور تصویر امر مولویت در اوامر غیریه را ممکن نمی‌دانند مثل همان امری که در مقدمه واجب داشتیم که در مقدمه واجب نزاع در این بود آیا ملازمه‌ای بین وجوب شرعی ذی المقدمه با وجوب شرعی مقدمه وجود دارد یا ندارد؟ یک ملازمه عقلی بین وجوب این دو هست یا نیست؟ که متاخرین این ملازمه را منکرند و لذا وجوب شرعی مقدمه را قبول ندارند.

**سوال:** مقدمه بودن یک امر را چگونه تشخیص می‌دهیم؟ چون حتی نماز را هم می‌توان گفت که مقدمه برای چیز دیگری است؟

**استاد:** از این سوال جواب داده‌اند، مشهور امر نفسی را تعریف کرده بود به «ما امر به لنفسه» واجب نفسی و امر غیری را «ما امر به لاجل غیره» که همین اشکال را بر مشهور وارد کرده‌اند و گفته‌اند که بر اساس این تعریف لازم می‌آید اکثر واجبات نفسیه تبدیل به واجبات غیریه شوند چون همه واجبات به نوعی امر لاجل غیره مثلاً صلاة، امر بالصلاة لاجل المعراج یا لاجل النهی عن الفحشاء و المنکر که اگر این باشد پس اکثر واجبات نفسیه ما می‌شوند واجبات غیریه، که از این اشکال مرحوم آخوند و دیگران جوابهایی داده‌اند. در اینکه این تعریف درست است یا نه بحث ما این مطلب نیست و این تعریف دارای اشکالاتی است ولی به طور کلی اگر بخواهیم یک میزانی را برای واجب نفسی و غیری بیان کنیم و امر نفسی را از امر غیری تمییز دهیم باید ببینیم مقصود بالذات در خود آن امر چیست؟ آیا عمل خودش مقصود بالذات است یا این عمل به عنوان شرط یا جزء برای یک عمل دیگری در نظر گرفته شده؟

**سوال:** اگر این را بگوییم چون ما ملاکات احکام را که نمی‌دانیم از کجا معلوم که مثلاً وضو در خودش یک حسنی نداشته باشد که به خاطر آن حسن واجب شده نه به خاطر چیز دیگر؟

**استاد:** مراد ما آن وضوئی است که شرط صلاة است، در مورد وضو دو حیث است گاهی خودش یک استحباب نفسی دارد که مراد این نیست بلکه گاهی وجوب و لزوم دارد مثلا در مورد صلاة و طواف یا مس قرآن است، در این موارد منظور ما است نه آنجا که استحباب نفسی دارد، در موقع نماز ظهر که وضو واجب می شود این به عنوان شرط نماز است یعنی «وَجِبَ الوُضوءُ لِاجْلِ الصَّلَاةِ» و توجه داشته باشید که غایت ملاک برای غیری بودن نیست، مراد از لاجله به معنای عامی که در همه واجبات در نظر بگیریم نیست، بلکه مراد از لاجله وجوب برای یک عمل دیگر، مراد است و ما به آثار معنوی عبادات کاری نداریم و این «امر لاجل غیره» تفسیر می شود به «لاجل عمل آخر» به عنوان شرط یا جزء نه به معنای عام که شامل همه اعمال معنوی شود. به هر حال این ملاکهای واجب غیری و واجب نفسی باید در جای خودش تفصیلا مورد بحث قرار گیرد. علی ای حال تردیدی نیست که امر غیری یک امر ارشادی است.

در مقابل بعضی ها به این نظر قائلند که طلب متعلق به مقدمه به نحوی یک طلب مولوی است، به گونه ای طلب متعلق به مقدمه را تفسیر می کنند که این طلب یک طلب مولوی است، می گویند ما می توانیم تصویر کنیم یک طلب غیر ارشادی را که به مقدمه و همه واجبات غیره متعلق شده و در توضیح مراد و مقصود خودشان می گویند که وقتی کسی طالب یک چیزی باشد در نفس او یک حالت طلب اجمالی نسبت به مقدمه آن چیز هم وجود دارد و این طلب اجمالی در نفس او مرتکز است حالا ممکن است این طلب اجمالی متعلق به مقدمه منبث از طلب نسبت به خود آن شی باشد که این مشکلی را پیش نمی آورد چون به هر حال این طلب نسبت به مقدمه وجود دارد، می گویند هر آدم منصفی که به نفس خودش رجوع کند می بیند طلب به یک شیء اجمالا یک طلبی به مقدمات آن شیء هست و شاهد می آورند برای این مسئله به طلب مولوی نسبت به بعضی از مقدمات شرعیه واقع شده، مثل وضو که وضو یک واجب غیری است اما این واجب غیری مطلوب مولوی واقع شده و امر به آن تعلق گرفته در وقت دخول نماز، این امر به وضو یک امر مولوی است پس نتیجه می گیرند که اگر در بعضی موارد طلب مولوی نسبت به بعضی از مقدمات و واجبات غیره صحیح باشد، لازم می آید در جمیع موارد صحیح باشد. چون علتی که مصحح طلب مولوی نسبت به مقدمه در یک مورد خاص است، این علت می تواند در همه موارد وجود داشته باشد «ادل شیء علی امکانه وقوعه» همین قدر که در شرعیات یک مورد واقع شود که امر مولوی نسبت به یک مقدمه ای واقع شود این ادل دلیل علی امکانه و اگر در یک مورد امکان داشت در همه موارد امکان دارد و اگر در یک مورد صحیح بود در همه موارد صحیح است؛ آن علت عبارت است از کون شیء به عنوان مقدمه یک مطلوب نفسی، که آن شیء بدون این مقدمه حاصل نمی شود. صلاة بدون وضو حاصل نمی شود، امر به وضو شده و این طلب مولوی است پس اگر در اینجا ممکن بود در همه جا می تواند ممکن و صحیح باشد. لذا خلافا للمشهور بعضی ها معتقدند امکان تصور یک طلب مولوی و واجب مولوی در واجبات غیره هم هست.

اما حق این است که اوامر غیره اوامر ارشادیه هستند و این که در بعضی از مواقع مشاهده می شود در شرع امر به این واجبات غیره متعلق شده محامل دیگری دارد که ان شاء الله باید در جای خودش بحث شود.

#### **تتمه:**

آیا اگر در روایتی برای امر غیری ثواب ذکر شود یعنی اگر برای اتیان مامور به امر غیری وعده ثواب داده شده باشد، این ذکر ثواب دلیل بر این نیست که طلب مولوی به آن امر غیری متعلق شده است؟ مثلا ثوابی که بر گامهای زائر امام

حسین(ع) وعده داده شده، که امر به زیارت امام حسین(ع) شده مستحب موکد است و زیارت امام حسین و مشرف شدن به زیارت امام حسین مبتنی بر مقدماتی است از جمله گامهایی که برای آن زیارت برداشته می‌شود، که بنا بر روایت برای هر قدم ثوابی نوشته می‌شود، آیا این ذکر ثواب بر این مقدمات دلیل بر این نیست که به آن ها یک طلب مولوی تعلق گرفته است؟ در جواب از این سوال همچنان که سابقاً گفتیم، ثواب ذکر شده در اینگونه موارد مثل سایر مواردی که ذکر کردیم از باب تفضل از ناحیه خداوند است و نه از باب استحقاق.